

شهيد اسماعيل كازروني



سامانه جامع سرداران و دو هزار شهيد استان بوشهر

| | |
|-------------|----------------|
| نام پدر | باقر |
| تاریخ تولد | ۱۳۴۰/۰۱/۱۰ |
| محل تولد | بوشهر - دشتی |
| تاریخ شهادت | ۱۳۶۱/۰۴/۳۰ |
| محل شهادت | سلمچه |
| مسئولیت | فرمانده گروهان |
| نوع عضویت | بسیج |
| شغل | دانش آموز |
| تحصیلات | دیپلم |
| مدفن | خورموج |

زندگینامه

زندگینامه شهید

دهم فروردین ۱۳۴۰ در خانواده ساده و متدین باقر کازرونی و از دامن مادری پاک و عاشق اهل بیت فرزندى متولد شد که پرچم افتخار شهر و دیار و خانواده خود شد، اسماعیل در کنار پدری تربیت یافت و بزرگ شد که دست‌های پینه بسته و پر تلاش او و سادگی و صداقت و دیانت او، زمینه رشد مذهبی و تعالی شهید اسماعیل را فراهم ساخت. در دامن مادری پرورش یافت که لحظه، لحظه زندگیش عشق به اهل بیت و محبت به امام حسین(ع) بود و در کنار زندگی ساده ولی بی‌پیرایه دلی دریائی داشت مادری با تقوا و نمونه که درس ساده زیستن و صبر استقامت را به مادران آموخت. در کنار شوهر زحمتکش و تلاشگری همچون شهیدی باقر کازرونی با سادگی و قناعت کانونی مذهبی و پر صفا را به وجود آورد تا گلهائی همچون شهید اسماعیل و فرزندان با تقوای دیگرش در آن پرورش یابند. شهید اسماعیل کازرونی، دوره ابتدائی را در دبستان حکمت، و دوره راهنمائی را در مدرسه راهنمائی ادب و متوسطه را در دبیرستان ابوذر غفاری خورموج به پایان برد. شهید فرزند چهارم خانواده بود. آقایان شهید شهریاری، پورسعید، بحر العین، رضوانی، مهینیان، میرکانی، صفدری، روانبد، سید کوچک و سید محمد رضا هاشمی زاده و بهزادی از معلمان شهید بودند که همگی ضمن توصیف حسن خلق شهید، وی را جوانی وارسته و الگو و با ادب و تربیت نمونه ذکر می‌کنند. اکثر مواقع اذان دلنشین او از بلندگوی مسجد، روحانیت خاصی را در محله اطراف مسجد پراکنده می‌کرد. شهید قرآن را نزد استاد مرحوم حاج علی صحت پور فراگرفت و به راست به آن عمل کرد.

ارتباط عاطفی و معنوی شهید کازرونی با شهید شهریاری:

شهید اسماعیل کازرونی از چند نظر ارتباط محکم و عاطفی با استادش شهید میربهزاد شهریاری داشت.

شهید شهریاری در اوایل انقلاب، استاد فلسفه و معارف دینی و چند درس دیگر شهید بود و شهید کازرونی شاگردی وظیفه شناس و مطیع برای استاد بزرگوارش، شهید شهریاری بود. هر چند تمام مسئولان دبیرستان ابوذر غفاری خورموج از نظر درسی و بخصوص اخلاقی رضایت کامل از شهید داشتند. وقتی شهید شهریاری کاندید نمایندگی شد. شهید کازرونی شب و روز و خستگی ناپذیر در ستاد تبلیغاتی ایشان فعالیت می‌کرد و با انتخاب شهید شهریاری به آرزویش رسید و همیشه می‌گفت خدایا خودت کمک کن تا این شخصیت لایق به مجلس برود— و تلخ‌ترین لحظات زندگی شهید اسماعیل کازرونی زمانی بود که دفتر حزب جمهوری اسلامی توسط منافقین منفجر شد و شهید بهشتی و یارانش، از جمله شهید شهریاری به شهادت رسید و شهید کازرونی شب و روز گریه وزاری می‌کرد و در غم شهادت شهید شهریاری فریاد ناله سر می‌داد و مهمترین انگیزه رفتن او به جبهه بود.

خدمات شهید:

مهمترین ویژگی شهید حالت سادگی و خدمت رسانی او به همه مردم بود و محال بود کسی کاری را به او محول کند و او مضایقه کند. او مؤذن مسجد میرزای خورموج بود. در تمام سال بخصوص ماه محرم که در حقیقت زمان عشق و خدمتگزاری او بود. به قضاوت تمام دوستانش پر تلاش‌ترین خدمتکار حسینیه میرزا در محرم بود. از جمله خدمات شهید، پس از مهاجرت اهالی شهرهای مرزی به عنوان مهاجرین جنگ تحمیلی. روز و شب به خانه آنها در خورموج می‌رفت و با تمام وجود مشکلات آنها را حل می‌کرد. و در انجام دادن کارهایشان به آنها کمک می‌کرد. وقتی شهید اسماعیل به شهادت رسید. مهاجرین که اخلاق حسنه و زحمت‌های او را قدر می‌دانستند. بیشتر اقوام و خانواده شهید عزاداری می‌کردند.

جریان شهادت :

خداحافظی می کند، دست پدر و مادر خود را می بوسید. از خانواده برادرش خداحافظی می کند. شهید با یکی از بستگان بهنام ناصر علیخواه ملاقات نموده و جریان رفتن به جبهه را به او می گوید. آقای علیخواه او را دعا می کند و ساعتش را از روی دستش باز کرده به شهید اسماعیل می دهد. شهید اسماعیل به منطقه عملیاتی جنوب می رود و در عملیات بیت المقدس شرکت می کند و در مورخه ۱۸/۲/۶۱ در منطقه شلمچه قبل از آزاد سازی خرمشهر به شهادت می رسد. تا چند سال پیکر مطهر شهید مفقود بود. بعضی از اقوام و دوستان می گفتند ما خودمان صدای اسماعیل را از رادیو عراق شنیده ایم و او اسیر است. یک شب، حجه الاسلام شیخ عبدالباقی دشتی مسئول وقت بنیاد شهید خورموج به منزل پسر عموی شهید - حجه الاسلام حاج محمد کازرونی می رود و جریان شهادت شهید اسماعیل را به ایشان می گوید: زیرا گروه تجسس، پیکر مطهر شهید را پیدا کرده و به خورموج منتقل کرده بودند. پدر و مادر شهید با اینکه جوانی مثل اسماعیل را از دست داده بودند، خدا را شکر می کردند که فرزندشان در راه خدا به شهادت رسیده و راضی به رضای حضرت پروردگاری بودند.

وصیت نامه

بسم رب الشهداء

ملت دلاور ایران می دانید که زاده چه بزرگ مردانی هستید. بزرگ مردانی چون بهشتی ها و خمینی کبیر، و شما خود آگاهید که هدف این رهبر عالیقدر در طی این جنگ هرگز برای خود خواهی و کشور گشایی نبوده و نیست. هدفش فقط استمرار حکومت الله در جهان می باشد. ای ملت دلیر و رزمنده! فرزندان غیور شما در راه نیرومندی هرگز از تلاش باز نمی ایستند. و این نه تنها کشور اسلامی ما را در برابر رویدادهای جهان تاریک و آشفته امروز پایدار و استوار ساخته است و این است شعار زنده و جاوید رزمندگان اسلام.

« ما زنده از آنیم که آرام نگیریم موجبیم که آسودگی ما عدم ماست »

پدر و مادرم! شما خود می دانید که من هم مثل سایر برادرانم با تمام توان برای پیروزی دشمن از خاک کشور عزیزم ایران به جبهه جنگ روانه شده ام و از اینکه چند صباحی من از شما جدا می شوم هیچ ناراحتی بخود راه ندهید. البته من نمی دانم و نمی توانم بگویم که اگر سعادت شهید شدن داشتم بر من گریه نکنید. زیرا شما زحمتهای و کوششها و زجرهای زیادی را متحمل شده اید تا ما را به اینجا رسانیده اید. و خواه ناخواه امیدهای زیادی داشته اید و خلاصه باید خوشحال باید خوشحال باشید که توانسته اید از دو فرزند خود یکی را فی سبیل الله عطا کرده اید. پدر و مادر ارجمند شاید خودتان بدانید که من تا مادمی که در شهر خورموج بودم هر شهیدی که به این شهر می آوردند بنده خود اولین نفر بودم که شهیدان را دفن می کردم و از شما می خواهم اگر شایستگی شهادت را داشتم به مردم اطلاع دهید تا در تشییع جنازه ام شرکت بکنند.

«خدا یا! خدا یا! تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار»

مصاحبه

شهید در بیان مادر شهید:

فرزندم اسماعیل واقعاً اخلاقی حسنه داشت، نه تنها با اعضا خانواده، بلکه با همه بستگان و اهالی از کوچک و بزرگ مهربان بود و همه او را دوست داشتند.

او همیشه در منزل به ما کمک می کرد، و در ایام تعطیلی مدارس به کارگری مشغول می شد تا مخارج تحصیلاتش را فراهم نماید. به حدی کوچک نفس بود که هر جا کسی را می دید که وسائلی را دارد حمل می کند یا در کاری مشکل دارد. فوری بدون تکبر به کمک او می رفت. نسبت به غریبه ها هم خیلی محبت می کرد. احترام خاصی نسبت به سادات قائل بود. مثل فرزندی عزیز در دل سادات محترم جا داشت.

اول رمضان ۱۳۴۰ که مؤذن اذان می گفت اسماعیل هم متولد شد. بعدها که خودش هم بزرگ شد مؤذن مسجد میرزا شد.

شهید ابتدا در جزیره مجنون. در عملیاتی شرکت کرد و مرتبه دوم در عملیات بیت المقدس قبل از آزاد سازی خرمشهر به شهادت رسید، تا مدتها مفقود الجسد بود تا اینکه پس از چند سال پیکر مطهر او را پیدا کردند و مسئولان بنیاد شهید به منزل پسر عموی شهید حجه الاسلام حاج محمد کازرونی می روند و شهادت شهید اسماعیل را به ایشان خبر می دهند.

البته از دست دادن جوان برای هر مادری سخت است و دل مادر را می سوزاند، اما وقتی خبر شهادت اسماعیل را آوردند، در حالیکه اشک می ریختم گفتم: خدایا! از دو پسرم یکی را در راه تو دادم. امانت تو نزد ما بود آنرا به تو تقدیم کردیم از ما بپذیر.

در دوره دبستان قرآن را به خوبی فرا گرفت و از همان کودکی به فرایض دینی خیلی اهمیت می داد و به قضاوت تمام اهل محل و بانیان حسینه و مسجد از خدمتگزاران پر تلاش مجالس اباعبدالله الحسین بود. صدای خوشی داشت آهنگهای پر سوزی می خواند به نام عشق من جبهه، البته او در اکثر مواقع مؤذن مسجد میرزا بود و طنین صدای اذان او تمام فضای شهر را پر می کرد.

به عنوان مادر شهید عرض می کنم، ای جوانان عزیز! شهیدان هم مثل شما جوان بودند، و آرزو داشتند ولی رفتند و به خاطر خط اسلام و انقلاب شهید شدند و شما با اعمال و رفتار تان نگذارید خون شهدا پایمال شود. دشمنان داخلی و خارجی خدای ناکرده شما را از ولایت فقیه و انقلاب جدا نسازند. تهاجم فرهنگی دشمنان اسلام در شما اثر نکند، همیشه مطیع فرامین رهبری باشید و این انقلاب را به صاحب اصلیش، امام عصر (عج) تحویل دهید.

مصاحبه با برادر شهید: « حسین کازرونی »

ضمن معرفی خود، ارتباطات را با شهید بفرمائید.

حسین کازرونی برادر شهید اسماعیل کازرونی هستم. شهید این قدر متواضع بود که در مقابل بنده خود را کوچک می شمرد. چهره ای مظلوم و نگاهی دوست داشتنی داشت. شهید همیشه نقش یک مربی در خانه داشت. به خواهرش توصیه می کرد در جلسات قرآن شرکت کنند. خودش هر صبح با صدای دلنشین تلاوت قرآن می کرد.

از لحظه اعزام به جبهه و شهادت شهید بگوئید:

در لحظه خدا حدافظی و اعزام به جبهه چهره او بحدی نورانی بود که اصلاً برایش ناراحت نبودم زیرا به راهی که می رفت اعتقاد قلبی داشت و او بما دلداری می داد و ما را تقویت روحی می کرد. پس از مدتها که مفقود الجسد بود و خبری از او نداشتیم، تا اینکه از طریق بنیاد شهید خبر شهادت او را آوردند. در فراق برادر عزیزم

خیلی گریه کردم زیرا آرزو داشتم ای کاش در کنار او بودم و من هم شهید می شدم. زیرا ما با هم عهد بسته بودیم و در شروع انقلاب اسلامی در تمام راهپیمائیها و تظاهرات و مجالس انقلابی با هم بودیم. و تمام دیدگاه هایمان یکی بود. من هم مثل شهید اسماعیل, ذاکر اهل بیت و نوحه سرای آنها می باشم.

تأثیر اخلاقی و شهادت شهید در شما و خانواده شهید چگونه بود؟

با شهادت اسماعیل, فصل جدیدی در زندگی ما باز شد. با عشق به شهادت خود را جان نثار آقا اباعبدالله و امام زمان(عج) می دانیم. و هر کدام از ما پیام آور خون شهیدان هستیم باید نسل جدید را از عظمت و ارزش انقلاب مطلع سازیم. بخصوص خانواده شهدا □ که به قول امام خمینی(ره) چشم و چراغ این مملکت هستند باید با عمل و رفتار خود در تمام زمینه ها الگو باشند برای همه.

خاطرات

– شهید و اذان: (نقل از حسین کازرونی برادر شهید)

شهید در سالهائی که خورموج برق نداشت فانوس را روشن می کرد و به مسجد می رفت و بر پشت بام مسجد با صدای دلنشین اذان می گفت: خیلی از مواقع هم در صحن حیاط یا پشت بام خانه خودمان می رفت و اذان می گفت: اصلاً اذان گفتن برای او یک فریضه شده بود.

۲– آرزوی شهادت (نقل از برادر شهید □ حسین کازرونی)

پادم می آید در سال ۵۷ من و اسماعیل همراه هم در تمام تظاهرات و راهپیمائی ها شرکت می کردیم، هم در خورموج هم در نقاط دیگر استان، زیرا آن سال تظاهرات در تمام شهرها به نوبت برگزار می شد و شهید اسماعیل بارها آرزو داشت ای کاش او هم شهید می شد. تا اینکه در سال ۶۱ به شهادت در جنگ تحمیلی به آرزویش رسید.

۳– تولد موقع اذان: (نقل از مادر شهید)

سال ۱۳۴۰ هنگام اذان مغرب در اول ماه مبارک رمضان شهید اسماعیل متولد شد، و سالهای بعد او خودش مؤذن مسجد شد.

تأثیر شهادت شهید شهریاری: (نقل از مادر شهید)

سخت ترین لحظات برای شهید اسماعیل شنیدن خبر شهادت شهید شهریاری بود □ زیرا شهید شهریاری معلم و استاد و راهنمای اسماعیل بود و یکی از مهمترین دلایل و انگیزه رفتن او به جبهه شهادت شهید شهریاری بود. می گفت چرا ما باید زنده باشیم و بزرگواری مثل شهید شهریاری شهید بشود.



سامانه جامع سرداران و دوازدهمین استان بوئسهر